

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی- پژوهشی

سال یازدهم- شماره چهارم- زمستان ۱۳۹۷- شماره پیاپی ۴۲

تطبیق مفاهیم نمادین اسب در آثار حماسی، غنایی و عرفانی

(با تکیه بر شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی و مثنوی مولوی)

(ص ۲۶۳-۲۸۴)

سهیلا موسوی سیرجانی (نویسنده مسئول)، حمید ایاز^۲

تاریخ تحویل مقاله: پاییز ۹۶

تاریخ پذیرش قطعی مقاله: پاییز ۹۶

چکیده

نمادها که اغلب از اسطوره‌ها سرچشمه میگیرند چنان با تار و پود آثار ادبی آمیخته شده اند که گاهی دریافت مفهوم شعرهای سراینندگان بدون درک مفاهیم نمادین ممکن نیست. در ادبیات فارسی از نامها و نمادهای حیوانی به وفور استفاده شده است. گاه از این حیوانات معنای واقعی مورد نظر است و گاه معنای نمادین. این پژوهش با روش کتابخانه‌ای و شیوه توصیفی - تحلیلی به بررسی تطبیقی مفاهیم نمادین اسب در آثار حماسی، غنایی و عرفانی (با تکیه بر شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی و مثنوی مولوی) میپردازد. ابتدا نگرش حاکم بر اوستا و متون پهلوی در مورد اسب خواهد آمد؛ آنگاه مفاهیم نمادین این چارپا در حیطه‌های حماسه، غنا و عرفان بیان خواهد شد. نیز در پایان هر قسمت در صد تطبیق مفاهیم نمادین در دو یا هر سه اثر، بسامد نام جانور و درصد کاربرد مفاهیم نمادین اسب در هر اثر تعیین میگردد.

کلمات کلیدی: نماد، اسب، شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی، مثنوی مولوی.

۱- دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی- واحد تهران جنوب (s_mousavi@azad.ac.ir)
۲- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه آزاد اسلامی- واحد تهران جنوب (takhtehsiyah_1@yahoo.com)

۱- مقدمه

اسب در شاهنامه فردوسی، خمسه نظامی و مثنوی مولوی و بطور کلی در اندیشه ایرانی اهمیت زیادی دارد؛ این جانور در اسطوره‌های ایرانی نماد قدرتمندی است؛ بارزترین صفتش اصالت است؛ به همین سبب همواره یاری‌رسان ایزدان، شاهان، بزرگان و پهلوانان است؛ عزتش تا آن جاست که بزرگان به عنوان پاداشی نیکو به آن مینگرند و وجودش تا آن جا ضروری است که اغلب پهلوانان را بدون وجود او یاری به سامان رساندن کارها نیست. اهمیت اسب آنگاه نموده می‌شود که بگوییم فقط این جانور است که هم همراه ایزدان است، هم مرکب شاهان و هم مصاحب پهلوانان؛ عظمتش تا آن جاست که پهلوانان آن را تخت پادشاهی خود میخوانند؛ این جانور پرهیبت رقت قلبی دارد که سبب محیویتش شده است.

این پژوهش با روش کتابخانه‌ای و شیوه توصیفی — تحلیلی جایگاه اسب را در فرهنگ ایران باستان مشخص میکند. آنگاه به گونه تطبیقی به بررسی مفاهیم نمادین اسب در شاهنامه، خمسه نظامی و مثنوی معنوی میپردازد و نشان میدهد که اسب در هر یک از آثار مورد بررسی در چه مفاهیم نمادینی به کار رفته است؟ آیا بین مفهوم نمادین اسب در آثار مورد بررسی تطابق وجود دارد؟ کدام مفهوم مایه حماسی، کدام مایه غنایی و کدام مایه عرفانی دارد؟ آیا میان مفاهیم نمادین اسب در آثار مورد بررسی با دیدگاه حاکم بر فرهنگ ایران باستان که در او ستا و متون پهلوی منعکس شده است تطابق وجود دارد یا خیر؟ برای به دست آوردن پاسخی علمی، نخست این آثار مورد مطالعه دقیق قرار گرفته؛ آن‌گاه مفاهیم نمادین نهفته در تمثیل‌ها، استعاره‌ها و تشبیه‌های موجود در این آثار برجسته شده؛ نیز مفاهیمی که دارای مایه‌های حماسی، غنایی و عرفانی هستند مشخص گردیده؛ سرانجام با رسم نمودار به مقایسه این مفاهیم پرداخته شده است.

۲- مفاهیم نمادین حماسی

۲-۱- تندرو بودن

تیزتک و تیزاسب دو صفتی است به معنی تندرو که در اوستا نیز برای اسب به کار رفته است: در فروردین‌یشت آمده است که فروهر پاک آشوتان، برای بخشندگان چنین خواستار شوند: «این خانه از اسب تیزتک و گردونه استوار بهره‌ور باد». (اوستا، فروردین‌یشت: ص ۴۱۶)

فردوسی بدین سبب که اسب این ویژگی را داراست، از آن با لفظ عقاب و دیو یاد میکند. او در بیت زیر در توصیف سرعت رخس، آن را بسان عقابی میداند که پرواز میکند:

^۱ - فروهر: در پهلوی فرَوهر، نام پنجمین نیروی آفریدگان است که پیش از آفرینش گیتیانه و هستی‌تن وجود داشته است و پس از مرگ نیز پایدار میماند. در اوستا آمده است که تنها پارسایان فروهر دارند؛ این فروهر از آفریدگان اهورایی پاسداری میکند. (تعلیقات اوستا، دستخواه: ص ۱۰۲۴)

به ران اندر آورد و کردش دوال عقاب‌ی شده رخس با پیر و بال
(نامه باستان، ج ۴، بیت ۳۰۴۴)

دیو استعاره از اسب:

پلاشان به پاسخ نکرد ایچ رای برانگیخت آن دیو جنگی ز جای
(همان، بیت ۹۱۷)

آنگاه که زال عاشق رودابه میشود سام نامه‌ای به منوچهر شاه مینویسد و از او کسب تکلیف
میکند. فردوسی شتاب زال برای بردن نامه را اینگونه بیان میکند.

به نزد منوچهر شد زال زر چنان شد که گفستی بر آورد پر
به زین اندر آمد که زین را ندید همان نعل اسپش زمین را ندید
(همان، ج ۱، بیت ۳۲۹۳)

بهمین گزارنده پیغام اسفندیار به رستم است. او از بالای کوه، سنگی بزرگ به طرف رستم که
در نخجیرگاه است رها میکند؛ تا او را از پای در آورد، اما رستم با پای، سنگ را مهار میکند. بهمین
که این وضعیت را میبیند، سرخورده میشود و...

نشست از بر باره بادپای پُراندیشه، از کوه شد باز جای
(همان، ج ۶، بیت ۳۶۱۵)

سرعت اسب سیاوش به گونه‌ای است که خاک نعلش به ماه میرسد. (ر. ک: فردوسی، ج ۳، بیت
۴۸۳) و در روز کین باد را درمی‌یافته است. (ر. ک: همان، بیت ۲۱۴۶) نیز قدرت پرواز او که میتوانسته
از نظرها پنهان شود؛ هنگام سوار شدن کیخسرو بر همین اسب:

به کردار باد هوا بردمید پیرید و از گیو شد ناپدید
(همان، بیت ۳۱۳۲)

بطوری که گیو پنداشت، اهریمن خود را به شکل اسب درآورده و جان کیخسرو را ستانده است.

نظامی نیز اسب را بیانگر این مفهوم نمادین میداند و در توصیف خوشی‌راندن خسرو میگوید:

شبی کاسب نشاطش لنگ رفتی روا بودی که سی فرسنگ رفتی
(خسرو و شیرین، قصه شکر اصفهانی، بیت ۶۴)

او ممدوح خود را چون رستمی میداند که اسبش بر فلک سوار شده و به سرعت میتازد.

رستمی کز فلک‌سواری رخس هم بزرگ است و هم بزرگی بخش
(هفت‌پیکر، در دعای پادشاه سعید، بیت ۱۵)

نظامی در سرعت اسب میگوید که باد از او باز پس میماند.

آن چنان بر پیش فرس میراند که از او باد باز پس میماند
(همان، حکایت ماهان، بیت ۱۱۴)
وی تن خود را چون اسبی تندرو میداند که در میانسالی جنبش و جهش دوره جوانی را
یکسوی نهاده است.

همان بور چوگانی بادپای نجنبد به صد زخم چوگان ز جای
(شرفنامه، در حسب حال، بیت ۳۴)
برخی از مردمان بلندهمت هستند و زود به مراتب عالی میرسند؛ مولوی همت آنان را به اسبی
تندسیر تشبیه کرده است.

اسپ همت سوی اختر تاختی آدم مسجود را نشناختی
(مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۵۴۰)
مولوی در تفسیر آیه «و ان یکاد الذین کفروا لیزلقونک با صرهم» (قلم / ۵۱) میگوید: برخی از
آدمیان آن چنان حسود هستند که چشم دیدن تواناییهای دیگران را ندارند؛ این کسان با نگاه
به هر چیز خوب، او را از قابلیت میندازند؛ برای نمونه با نگاه کردن به شتری پرشتاب که به سان
اسبی که خود نماد سرعت است میدود آن شتر را بیمار میسازند.

سربریده از مرض آن اشتری کاو به تک با اسب میگردی مری
(همان، دفتر پنجم، بیت ۵۱۰)

۲-۲- خشمگینی

به سبب دارا بودن همین ویژگی است که فردوسی از اسب با لفظ اژدها یاد میکند. او در
توصیف سهراب هنگام روی برگاشتن گردآفرید از نبرد با او میگوید:

سپهبد عنان اژدها را سپرد به خشم از هوا روشنایی ببرد
(نامه باستان، ج ۲، بیت ۲۵۳۱)

زراسب برای کین خواهی ریونیز، بر اسب خشم آهنگ اژدهاوار خود سوار میشود و میتازد.
نشست از بر اژدهای دژم خرامان بیامد به راه جرم
(همان، ج ۴، بیت ۶۹۳)

نظامی نیز اسب را با این مفهوم همراه ساخته است؛ او برای بیان خشونت اسب از واژه توسن
بهره میبرد. وقتی خسرو میخواهد مهین بانو را از حال شیرین باخبر سازد، میگوید:

شنیدم کادهم توسن کشیدش چو عنقا کرد از این جا ناپدیدش
(خسرو و شیرین، خبر دادن خسرو مهین بانو را، بیت ۱۸)

شب و روز ابلقی سرکش است که جهان بر آن سوار شده و میتازد.

جهان بر ابلقی توسن سوار است لگد خوردن از او هم در شمار است
(همان، لشکرکشی خسرو به جنگ بهرام، بیت ۵۵)

در مثنوی معنوی نیز به توسنی اسب و خشمگینی آن اشاره شده است. عاقلی که دل از دنیا بریده بود برای رهایی از پیشنهاد بر مسند قضاوت نشستن، خود را به دیوانگی میزند. محتسب او را مییابد و پرسشهایی مطرح میکند. مولوی از زبان او خطاب به محتسب میگوید:

راند سوی او که هین زوتر بگو کاسب من بس توسن است و تندخو
تا لگد بر تو نکوبد، زود باش از چه میپرسی؟ بیانش کن تو فاش
تا تو را اسبم نپرانند لگد که بیفتی؟ برنخیزی تا ابد
دور شو تا اسب ننسازد لگد سم اسب توسنم بر تو رسد
(مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۱۴ - ۲۴۰۱)

۲-۳- قدرتمندی

اسب در او ستا نماد قدرت است و در بند پنج از تیربشت با قید نیرومندی همراه شده است؛ تیشتر از اهورامزدا می‌پرسد «کی چشمه‌های آب به نیرومندی اسبی، دیگر باره روان شود؟» در بند هشت آن‌گاه که درباره آفرینش جانوران صحبت میکند، در مورد رفتن آنها به هفت اقلیم چنین می‌آید: «نخست کر ماهی و آرز، به آب اروند، فرود به سوه شدند و گو سفندان برفتند به وروپرشن و وروجرشن، سیمرغ به دریای فراخکرد و اسب نیرومند به فردکفش و ویددکفش».
(بندهش، فرنبغ دادگی، درباره چگونگی مردمان: ص ۸۰)

این چارپای باشکوه، در شاهنامه نیز نماد نیرومندی و قدرت است. هنگام گذشتن سپاهیان با اسب از جایی آن چنان شکوهی ایجاد می‌گردد که مایه ترس مردمان میشود؛ این طمطراق و عظمت که به یقین به صدای سهمگین سم اسب و حالت رزمجویی خود اسب بر میگردد، به شکلهای مختلف در شاهنامه انعکاس یافته است:

سپاهی که صحرا و دریا و کوه شد از نعل اسپان ایشان ستوه
(نامه باستان، ج ۲، بیت ۱۷۹۸)
بدرتید کوه از دم گاودم زمین آمد، از سم اسپان به هم
(همان، بیت ۱۸۰۷)

یا وقتی که در اثر تاختن اسبان و ایجاد گرد و غبار ناشی از آن، فردوسی میگوید:
ز سم ستوران بر آن پهن دشت زمین شد شش و آسمان گشت هشت
(شاهنامه ژول مول، ج ۱، پادشاهی کیقباد، بیت ۷۱)

نظامی در لیلی و مجنون در توصیف قدرتمندی اسب ملک اخستان بن منوچهر می‌گوید:

آن جا که سمنند او زند سم شیر از نمط زمین شود گم
(لیلی و مجنون، در سبب نظم کتاب، بیت ۵۵)
وی آن‌گاه که به توصیف بهرام گور و توانایی و قدرت او و اسبش می‌پردازد، اسب او را چنان
قوی و قدرتمند معرفی می‌کند که کوه زیر سم آن اسب ساییده می‌شود.
دیو بندد به خم خام کمند کوه ساید به زیر سم سمنند
(هفت‌پیکر، خبر یافتن بهرام از وفات پدر، بیت ۴)
اسب در مثنوی معنوی نیز با همین مفهوم همراه است.
بر خران پشت‌ریش بی‌مراد بار اسبان و استران نتوان نهاد
(مثنوی معنوی، دفتر سوم، بیت ۱۴۵۳)

۲-۴- اسب نماد تنومندی

آن‌گاه که اهورامزدا به توصیف بازوان زیبا و سپید آنها می‌پردازد، آن را در ستبری، به
پهنی کتف اسبی تشبیه می‌کند؛ در آبان‌یشت، کرده‌اول، بند هفت آمده است: «ای زرتشت:
آردویسور آنها را از سوی آفریدگار مزدا برمی‌خیزد. بازوان زیبا و سپیدش — که به زیورهای
باشکوه دیدنی آراسته است — به ستبری کتف اسبی است».
از آن جایی که اسب نماد تنومندی است، در شاهنامه از اسب با لفظ پیل و کوه یاد می‌شود.
فردوسی از زبان سام کمر بستن و برنشستن این پهلوان بزرگ را چنین وصف می‌کند.
میان را ببستم به نام بلند نشستم بر آن پیل‌پیکر سمنند
(نامه باستان، ج ۱، بیت ۳۱۴۶)
در بیت زیر رخسار کوهی عظیم فرض شده است که رستم پیلوار بر آن برنشسته است.
یکی پیل، بر پشت کوه بلند به چنگ اندر، از چرم شیران کمند
(همان، ج ۴، بیت ۳۷۱۱)
نظامی در بیان نبرد روسیان با سپاه اسکندر، اسب یکی از قوی‌پنجان را چنین وصف می‌کند.
بر اسپی بخاری به بالای پیل خروشان و جوشانتر از رود نیل
(شرفنامه، مصاف اسکندر با روسیان، بیت ۸۷)

^۱ - آنها را: ایزد بانوی آب‌ها؛ اردویسور آنها را سه جزء دارد: اردوی، به معنی رود است؛ سورا یا سور به معنی نیرومند و آنها را یعنی پاک و بی‌الایش. روی هم رفته به معنی رود نیرومند پاک. (ر. ک: تعلیقات اوستا، دوستخواه: ص ۹۰۷)

۲-۵- اسب نماد بارزش بودن و عزت و عظمت بخشیدن

ده اسب آوریدند زرین لگام نهاده بر او داغ کواووس نام

(نامه باستان، ج ۵، بیت ۷۴)

ز آخور، به سیمین و زرین لگام ده اسب گرانمایه بردند نام

(همان، ج ۷، بیت ۴۶۷۷)

درباره انعکاس عظمت و نیز عزت بخشیدن اسب در شاهنامه همین بس که پهلوانان اسب را تخت پادشاهی خود می‌دانسته‌اند؛ یعنی همان ارجمندی که پادشاه با نشستن بر تخت به دست می‌آورد؛ پهلوانان آن‌گاه که بر اسب خود سوارند، از آن برخوردار هستند. چنان که رستم می‌گوید:

زمین بنده و رخس گاه من است نگین گرز و مغفر کلاه من است

(همان، ج ۲، بیت ۲۶۹۱)

و زال هم هنگام شنیدن خبر کشته شدن نوذر به دست افراسیاب می‌گوید:

چمان چرمه، در زیر، تخت من است سناندار نیزه درخت امن است

(همان، بیت ۴۶۲)

این مفهوم در شرفنامه نظامی نیز انعکاس یافته است. در بیت دوم اسب را تخت شاهی دانسته که آن قدر رهوار و نرم رفتار است که سوار بر آن متوجه حرکتش نمی‌شود.

خرامنده خنگی فش آو دم سیاه تکاورتر از بباد در صبحگاه

رونده یکی تخت شاهنشهی نشینندهش از پویه بی‌آگهی

(شرفنامه، مهمان کردن خاقان اسکندر را، ابیات ۵-۶۴)

۳- مفاهیم نمادین غنایی

۳-۱- اسب نماد یآوری مهربان و نگهبانی هوشیار

این مفهوم نمادین که در حیطه مفاهیم غنایی می‌گنجد، برخلاف توقعی که می‌رود در خمسه به کار نرفته است؛ اما در شاهنامه کاربرد دارد. برخی از اسبهای شاهنامه، ضمن این که در مفهوم حقیقی اسب هستند؛ ولی شخصیت انسانی می‌یابند و حالات آدمی را درک می‌کنند. این اسبان حرفهای صاحب خود را می‌فهمند. به یقین می‌توان گفت اگر جایی پهلوانی را می‌بینیم که سلحشوری از خود بروز می‌دهد، واضح است که اسبی بزرگ در کنار اوست. رستم و اسب با یاری همدیگر می‌توانند در مراحل مختلف رزم، حماسه‌ها بیافرینند. ادعای گزاف نخواهد بود، اگر بگوییم، بی اسب، گذر رستم از هفت خوان میسر نبود.

^۱- درخت: به معنی درفش؛ مثل بخت که شکلی از بخش است به معنی بهره آسمانی و سرنوشت. (ر. ک: تعلیقات نامه باستان، کزازی، ج ۲: ص ۲۵۵)

^۲. فش: یال اسب.

هنگام رفتن رستم به مازندران، آن‌گاه که در بی‌شاهی به استراحت می‌پردازد، شیری که در آن بی‌شاه، جایگاه دارد، سر میرسد. با رخس و پهلوانی بزرگ که در خواب است روبه‌رو می‌شود. با خود می‌گوید: ابتدا رخس را نابود کنم و بعد پهلوان را. با خشمگینی به سوی رخس می‌آید؛ ولی رخس در کنار رستم است و نگهبان اوست به همین سبب:

دو دست اندر آورد و زد بر سرش همان تیز دندان به پشت اندرش
(نامه باستان، ج ۲، بیت ۱۱۷۵)

و این‌گونه شیر را نابود می‌کند. نکته قابل تأمل در این‌جا، گفت‌وگوی رستم بعد از بیدار شدن با اسب است. وی رخس را مورد عتاب قرار می‌دهد: به چه دلیل مرا بیدار نکردی؟ جالب این‌که رخس چونان انسانی تیزویر میدانند، رستم چه می‌گوید و چه نیکوست! اگر به قول دکتر کرآزی بگوییم: رخس پاره‌ای از رستم است یا به عبارت دیگر نیمه دیگر وجود اوست. حال اگر بگوییم این اسب، جانور پهلوان اسطوره‌ای ایران است، سخنی به‌گزار گفته‌ایم؟

بر اساس روایت شاهنامه، وقتی رستم به‌خون سوم میرسد؛ دمی می‌آراند؛ ولی چشمان تیزبین رخس، نگهبان اوست. اژدهایی از راه میرسد. اسب بعد از مبارزه‌ای که با شیر داشته و مورد عتاب رستم واقع شده است، این بار نمی‌خواهد باعث ناراحتی او گردد؛ بدین سبب رستم را بیدار می‌کند؛ ولی اژدها مخفی می‌شود. بار دوم نیز وقتی اژدها می‌آید، رستم در خواب است و رخس نگران وی؛ آن‌چنان پا بر زمین می‌کوبد که زمین به لرزه درمی‌آید. رستم بیدار می‌شود؛ اما اژدها دوباره مخفی می‌گردد؛ به همین سبب پهلوان با اسب، تندی می‌کند و تهدید به مرگش مینماید. دوباره می‌خواهد. اژدها باز سر میرسد تا جهان پهلوان را از پای درآورد. رخس مضطرب است؛ از یک سو تهدید به مرگ شده و از دیگر سو نگران تهدیدکننده خود است؛ ولی در برابر جان رستم، جان خود برایش بی‌مقدار مینماید. او را بیدار می‌کند. این‌جاست که رستم متوجه اژدها می‌شود و آن را از پای درمی‌آورد. (ر. ک: همان، ابیات ۱۲۷۰ - ۱۲۲۱)

اسب سیاه سیاوش، حتی در آتش هم پهلوان را تنها نمی‌گذارد و یاور و راهبر اوست. همراهی اسب با سیاوش در شکل آیینی خود، نشانه آن است که اسب از سیاوش جدانشدنی است:

چنان آمد اسب و قبای سوار که گفستی سمن داشت اندر کنار
(نامه باستان، ج ۳، بیت ۵۰۰)

^۱- در قصص و روایات اسلامی نیز به اسبهایی با خصوصیات شبه اساطیری همچون براق (اسب پیغمبر (ص) دُلْدُل (اسب حضرت علی (ع) ذوالاجنح (اسب سیدالشهدا) برمیخوریم.

«در این گونه داستانها از توتم (اسب، کیوتر و...) و نیروی پایداری دهنده آن (مقاومت قهرمان در برابر ناملایمات) و سرانجام توانایی آن در رهایی (به شرط رعایت همه لوازم پیرامون توتم) استفاده شده است. سر نهادن به فرمان توتم، لازمه پیروزی است». (سیاوشان، حصوری: ص ۹۷)

یکی دیگر از موارد باریگری این اسب، همراهی با کیخسرو در گذار اسطوره‌ای خود از آب است. آب نماد پاکی است و گذر کسی از آب، مثل این است که او دوباره متولد شده است.

به آب اندر افگند خسرو سیاه چو کشتی همی راند تا باژگاہ
(نامه باستان، ج ۳، بیت ۳۳۹۹)

در داستان سیاوش، وی با اسبش به گفت و شنود مینشیند و رازها با او در میان میگذارد:

بیاورد شبرنگ بهر زاد را که دریافتی روز کین باد را
به گوش اندرش گفت رازی دراز که بیداردل باش و با کس مساز
(همان، ج ۳، ابیات ۲۱۴۸ - ۲۱۴۶)

سیاوش از اسب میخواهد، رام هیچ کس نشود جز کیخسرو و میگوید: زمانی که کیخسرو برای گرفتن انتقام من نزد تو آمد، از اصطبل دل بکن و او را همراهی کن. اسب حرفهای سیاوش را به گوش جان میسپارد تا این که کیخسرو میباید و یلی میشود. از سوی دیگر گیو از ایران به توران میآید تا کیخسرو و فرنگیس را به ایران ببرد؛ فرنگیس مرغزاری را به کیخسرو نشان میدهد و میگوید: با گیو به آن جا برو و:

به بهزاد، بنمای زمین و لگام چو او رام گردد تو بردار گام
آن دو میروند تا به گله اسبان در آن مرغزار میرسند؛ ناگهان بهزاد، کیخسرو و زین و یراق خود را که سیاوش بر آن می نشسته است، مشاهده میکند؛ به همین سبب آهی میکشد. کیخسرو دست به سر و روی او میمالد. زین بر او مینهد و بر مینشیند و آن چنان میتازد که از نظر گیو پنهان میگردد. گیو غمگین میشود و با خود میگوید: شاید اهریمن خود را به پیکر اسبی درآورده است و اکنون جان کیخسرو را بگیرد. خسرو بعد از طی کردن مسافتی، اسب را متوقف میکند و به انتظار گیو مینشیند. نکته قابل توجه این که وقتی گیو میرسد، شاه به او میگوید: چنین اندیشه‌ای از ذهن تو گذشت و این مایه شگفتی گیو میشود. از اسب پیاده میشود و بر خسرو درود میفرستد. (ر. ک: همان، ج ۳، ابیات ۳۱۵۰ - ۳۰۳۹)

اسب پلاشان، پهلوان تورانی، نیز وقتی متوجه آمدن اسب بیژن میشود، احساس خطر میکند و با کشیدن شیهه، پلاشان را متوجه مشکل پیش آمده مینماید. (همان، ج ۴، بیت ۹۰۹) اسب فریدون نیز در گذر اسطوره‌ای وی از آب یاور اوست.

۱- بهزاد: اسب سیاوش.

از آن سو پهلوان با از دست دادن اسب خود، کاملاً خلع سلاح شده کاری از او برنمی‌آید؛ نمونه را آن‌گاه که توس برای از بین بردن فرود به طرف دژ می‌رود، وقتی فرود اسب وی را با تیر می‌زند، دیگر کاری از توس برنمی‌آید و با ناتوانی سوی سپاه باز می‌گردد. (ر. ک: همان، ج ۴، بیت ۶۷۴)

۲-۳- نماد وفاداری

اسب در خمسه نظامی نه تنها نماد وفاداری قرار نگرفته که با بی‌وفایی همراه شده است؛ اما در شاهنامه این مفهوم کاربرد دارد. یکی از کارکردهای اسب سیاوش وفای به عهد است؛ چنان که وقتی سیاوش سر او را در آغوش می‌گیرد و از او می‌خواهد با بیداردلی، هنگام کینخواهی کیخسرو، همراه و یاریگر او باشد، همین کار را انجام می‌دهد و تا زمانی که کیخسرو او را می‌یابد با هیچ کس همراهی نمی‌کند.

« سیاوش به اسب خود وصیت میکند و کیخسرو را به او می‌سپارد ... اسب نشانه وفاداری به توتهم و نگهداری آن است. در واقع از توتهم خواسته شده است که یکی از فرزندان خود را بپاید. (سیاوشان، حضور: ص ۴۳) سرانجام وقتی اسب، کیخسرو را می‌بیند، گویا او را می‌شناسد و تمام نشانه‌های او را به یاد دارد؛ چرا که با دیدنش، رام او میشود و لگام به او می‌سپارد:

نگه کرد به‌زاد، کی را بدید	یکی بباد سرد از جگر برکشید
چو کیخسرو او را به آرام یافت	بپویید و با زین به سوی او شتافت
لگامش به سر کرد و زین بر نهاد	همی از پدر کرد، بادرد، یاد

(نامه باستان، ج ۳، ابیات ۳۱۳۰-۳۱۲۵)

۲-۳- نماد بی‌وفایی

گفتیم که اسب در شاهنامه، نماد وفاداری است؛ اما در خسرو و شیرین دیدی متفاوت در مورد اسب وجود دارد؛ نظامی از زبان مریم خطاب به خسرو، اسب را بی‌وفای معرفی می‌کند:

نشاید یافتن در هیچ برزن و فادر اسب و در شمشیر و در زن (خسرو و شیرین، شفاعت خسرو پیش مریم، بیت ۲۱)

۲-۴- رقصنده و رقصان بودن

نظامی گوینده داستانهای بزمی است و حتی آن‌گاه که به بیان رزم و جنگ می‌پردازد نیز از اصطلاحات و واژه‌هایی بهره می‌گیرد که خاص محفل بزم و شادی است. (تعلیقات خسرو و شیرین، ثروتیان، ص ۵۵۰) وی می‌گوید: بر اثر ضربه‌های موزون سرنیزه، اسب در میدان جنگ به رقص درآمده بود و حرکاتی موزون داشت.

ز موزونی ضربهای سنان به رقص آمده اسب زیر عنان (شرفنامه، پیغام اسکندر به شاه زنگبار، بیت ۲۵۸)

در بیت زیر از هفت‌پیکر نیز نظامی به تأثیر موسیقی بر به رقص درآمدن اسب اشاره داشته است.

هم بدان زخمه کان سیاهان داشت رقص کرد آن فرس که ماهان داشت
(هفت‌پیکر، حکایت ماهان، بیت ۱۳۳)

۳-۵- نماد زیبایی

اسب که در بند بیست تیریش است او ستا با صفت زیبایی توصیف شده است: «ای سپیتمان^۱ زرتشت! آن‌گاه تشتر^۲ رایومند، فره‌مند به پیکر اسب سفید زیبایی با گوشه‌های زرین و لگام زرنشان به دریای فراخکرت فرود آید...»، در شرفنامه نیز با همین مفهوم قرین شده است؛ آن زمان که اسکندر بر سپاه زنگبار پیروز میشود غنایم بی‌شماری از آنها میگیرد؛ از گوهر و لعل و کافور گرفته تا زر و سیم و اسبان تازنده و زیبایی هم‌چون طاووس.

همان زنده پیلان گنجینه‌کش همان تازی اسبان طاووس‌وش
(شرفنامه، ظفر یافتن اسکندر بر پادشاه زنگبار، بیت ۷۴)

در شاهنامه به آراستگی اسب اشاره شده است:

ندانند کسی ارج آن خواسته پرستنده و اسب آراسته
(نامه باستان، ج ۵، بیت ۵۲۸۵)

اسب نه تنها خود زیبا است، بلکه به دلیل ارج که برای آدمیان داشته است، برای آراستن آن از زین و براق و نعل جواهرنشان و پربها بهره می‌گرفته‌اند. در شاهنامه آمده است:

صد از تازی اسپان زرین ستام صد استر، همه نیز زرین لگام
(همان، ج ۲، بیت ۱۷۳۹)

نظامی برای بیان زیبایی درخت انار که زیر آن گلهای سرخ بر روی شاخه‌ها سوار گشته‌اند آن را چون اسبی زیبا میداند که نعل خوش‌رنگ دارد.

خرامنده بر رخس بیجاده نعل گل نعل در زیر گلنار لعل
(شرفنامه، لشکرکشی اسکندر به ری، بیت ۶۳)

^۱ - سپیتمان: نام خاندان زرتشت پیامبر.

^۲ - زرتشت: در اوستا زَرْتُوْشْتَرَ به معنی دارنده اشتر زرد و به تعبیری دیگر دارنده روشنایی زرین‌رنگ است. پیامبر و بنیانگذار دین زرتشتی و سراینده گاتاها یا پنج‌گهان است. (ر. ک: تعلیقات اوستا، دوستخواه: ص ۹۹۴)

^۳ - تشتر: در دین زرتشتی ایزد باران و یکی از مهمترین ایزدان است. (ر. ک: همان: ص ۹۶۲)

۴- مفاهیم نمادین عرفانی

۴-۱- اسب تمثیل وجود (روحانی و نفسانی)

مولوی در ابیات زیر، اسب را با این مفهوم نمادین همراه ساخته و زین اسب را نماد جسم گرفته است که شبانگاه با در خواب شدن انسان‌ها، این اسب بدون زین به سیر در عالم دیگر می‌پردازد.

هر شبی از دام تن ارواح را میرهانی می‌کنی السواح را
اسب جانها را کند عاری ز زین سر «النومُ اخ الموت» است این
(مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۴۰۰ - ۳۸۸)

در ابیات زیر نیز اسب در معنی روح به کار رفته است. مولوی می‌گوید: آدمی وجود روحانی خود را گم کرده است؛ به همین سبب به هر سو دنبال آن می‌گردد؛ در حالی که اسب روح و وجود روحانی او همراه اوست و او از این موضوع بی‌خبر است. مولوی خطاب به انسان می‌گوید: برای این که اسب روح را بیابی به سوی خودت بازگرد.

اسب خود را یاوه داند وز ستیز می‌دواند اسب خود در راه تیز
اسب خود را یاوه داند آن جواد و اسب خود او را کشان کرده چو باد
در فغان و جست‌وجو آن خیره‌سر هر طرف پرسان و جویان در به‌در
کان که دزدید اسب ما را، کو و کیست؟ این که زیر ران توست، ای خواجه چیست؟
آری این اسب است، لیک این اسب کو؟ با خود آی، ای شهسوار اسب‌جو
(مثنوی معنوی، دفتر اول، ابیات ۱۹ - ۱۱۱۵)

استاد فروزانفر در توضیح ابیات بالا می‌گوید: «اسب مثالی است برای روح و یا عقل؛ از آن جهت که در بدن انسان و یا اجزای جهان تصرف می‌کند و محرک اصلی بدن و اجزای عالم است و سوار نموداری است از تن و یا اجزای جهان به سبب آن که به خود متحرک نیست و روح و یا عقل است که آنها را از سویی به سویی می‌برد؛ ولی این سوار از وجود اسب غفلت دارد و در به‌در در طلب محرک خود می‌گردد. این نکته می‌تواند ناظر به این باشد که انسان خدا را در روش‌های مختلف می‌جوید و از معیت و ظهور حق و آثار تصرف او در وجود بی‌خبر است.» (شرح مثنوی شریف، فروزانفر: ص ۴۲۸)

اسب در دفتر پنجم نیز با همین مفهوم به کار رفته است:

اسب زیر ران و فارس اسب‌جو چیست این؟ گفت اسب، لیکن اسب کو؟
هی نه اسب است این به زیر تو پدید؟ گفت: آری، لیک خود اسبی که دید؟
(مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ابیات ۸ - ۱۰۷۷)

در دفتر اول مثنوی حکایتی آمده است مربوط به پرش پیامبر از زید که امروز چون هستی؟ زید به شرح ایمان خود و مشاهده حقایق عالم معنا می‌پردازد و مطالبی در مورد بهشت و جهنم و

احوال مردمان آن جهان بیان میکند که فهم و عقل آدمیان از درک آن عاجز است. این جاست که مولوی از زبان پیغمبر خطاب به زید میگوید:

گفت همین درکش که اسبت گرم شد عکسِ حق لایستحی زد، شرم شد
(همان، دفتر اول، بیت ۳۵۴۴)

اسب در این بیت نماد روح و باطن زید است که از مشاهده حقایق سرمست شده و با سرعت به بیان زیباییهای عالم معنا میپردازد و انعکاس این که خدا از بیان حقایق شرم ندارد در وجود او خود را نشان داده است.

مولوی در دفتر چهارم مثنوی معنوی نیز حکایتی آورده است که در آن وجود نفسانی آدمی چون اسبی است که تربیت پذیر است. او بیان میکند که حضرت محمد (ص) برای ریاضت کردن و تربیت نفس جفاکار آدمیان آمده است. مولوی از زبان پیامبر میگوید که برای تربیت نفس این مردمان سختیهای زیادی دیده‌ام. آنها چون اسبانی کندرو هستند و حرف‌های گرم تأثیرگذار من آنها را رهوار می‌کند.

تو ستوری هم که نفست غالب است خرنخواندت، اسب خواندت ذوالجلال
حکم، غالب را بُود ای خودپرست میرِ آخور بود حق را مصطفی
اسب تازی را عرب گوید: تعال بهیر استورانِ نفسِ پرجفا
تا ریاضت‌تان دهم، من ریاضم قیل تعالوا گفت از جذب کرم
زین ستوران، بس لگدها خورده‌ام نفسها را تا مُروُض کرده‌ام
از لگدهایش نباشد چاره‌ای هر کجا باشد ریاضت‌باره‌ای^۱
که ریاضت دادن خامان بلاست لاجرم اغلب بلا بر انبیاست
تا یواش^۲ و مرکب سلطان شوید سُکسکانید^۳، از دَمم یُرغا^۴ روید

(مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ابیات ۱۰ - ۲۰۰۳)

در دفتر ششم مثنوی نیز حکایتی آمده است که در آن اسب نماد نفس اماره است. مولوی در پایان این حکایت میگوید که میتوان با کنترل امیال و هدایت آنها در مسیر درست از سرکشی نفس اماره جلوگیری کرد. روزی شخصی اسبی را از امیری طلب کرد. امیر گفت: برو به اصطبل و آن اسب اشهب (دورنگ) را بگیر؛ ولی آن شخص به سبب سرکش بودن اسب و واپس رفتن آن از گرفتنش سرباز میزند. امیر میگوید: حالا که این اسب به عقب برمیگردد، دمش را به طرف خانه قرار ده تا تو را به خانه رساند.

^۱ - ریاضت‌باره: کسی که دوست دارد اسب را تربیت کند.

^۲ - سُکسک: اسبی که ناهموار رود.

^۳ - یُرغا: راهوار، تیزرو (دهخدا)

^۴ - یواش: اسبی که هموار رود و راهوار و تیزرفتار باشد.

دم این استور نفست شهوت است زمین سبب پس رود این خودپرست
مولوی در پایان چنین نتیجه میگیرد که دم اسب نفس، شهوات و خواسته‌های نفسانی است؛ پس تو
ای انسان، بیا و این تعلقات دنیوی را به امیال اخروی تبدیل کن و با اسب نفس بگونه‌ای رفتار کن که تو را
به مقصد برساند. (همان، دفتر ششم، ابیات ۲۵ - ۱۱۱۸)

نظامی نیز شب‌دیز را در معنی جان و روح به کار برده است. او در اقبال‌نامه چنین میگوید:
چو بر من نماند سرای فریب ز من باد واماندگان را شکیب
چو شب‌دیز من جست از این تندرود ز من باد بر دوستداران درود
(اقبال‌نامه، نامه نوشتن اسکندر به مادر، ابیات ۱۰۹ - ۱۰۸)

۴-۲- اسب نماد پایداری و بقا

مولوی آن‌گاه که می‌خواهد فنای انسان را در برابر بقای حضرت حق نشان دهد، تابلویی زیبا خلق
میکند؛ اسبی تازنده که با سرعت پیش میرود در برابر گرد و غباری برخاسته از حرکت اسب. او
انسان ناپایدار را چون آن گرد و غبار میداند و پایداری حضرت حق را چون اسب.

جنس ما چون نیست جنس شاه ما مای ما شد بهر مای او فنا
چون فنا شد مای ما، او ماند فرد. پیش پای اسب او کردم چو گرد
(مثنوی معنوی، دفتر دوم، ابیات ۴ - ۱۱۷۳)

۴-۳- نماد چشم حس و دید ظاهربین

مولوی در دفتر دوم مثنوی، چشم ظاهربین و دید حسی را اسب میداند و نور خدا را سوارکار
فرض میکند و نتیجه میگیرد که هم‌چنان که اسب بدون سوار نمیتواند راهی را ببیماید و به
مقصد برسد، تا زمانی که نور خدا و توجه الهی نباشد، چشم حسی از درک حقایق عاجز است؛
پس باید این اسب تربیت شود تا بتواند به مقصد خود برسد و ادامه میدهد که این اسب بینایی
چشم خود را از نور حق میگیرد و اگر بی‌توجه به آن نور باشد، فقط گرفتار ظاهر میشود و در آن
صورت است که اگر به دیدن زیباییها و معنویات دعوت شود چون ظاهربین است زیباییهای معنوی
او را سیر نمیکند و با آنها مخالفت میورزد.

چشم حس، اسب است و نور حق، سوار بی سواره اسب خود ناید به کار
پس ادب کن اسب را از خوی بد و نه پیش شاه باشد اسب رد
چشم اسب از چشم شه رهبر بود چشم او بی چشم شه مضطر بود
چشم اسبان جز گیاه و جز چرا هر کجا خوانی بگوید: نی، چرا؟

نور حق بر نور حس راکب شود
انگهی جان سوی حق راغب شود
اسب بی راکب چه داند رسم راه
شاه باید تا بداند شاهراه
(همان، ابیات ۹۱ - ۱۲۸۶)

۴-۴- اسب سرکش نماد شیطان

در مثنوی معنوی وقتی از تکبر سخن به میان می‌آید، مولوی آن را صفتی پایدار در شیطان معرفی می‌کند. او برای ملموس ساختن این ویژگی، اسب سرکش را شیطان می‌خواند. بیخ و شاخ این ریاست را اگر بازگویم دفتری باید دگر اسب سرکش را عرب شیطانش خواند نی ستوری را که در مرعا بماند (همان، دفتر پنجم، ابیات ۴ - ۵۲۳)

۴-۵- نعل اسب نماد تردید

مولوی انسان گرفتار در دست شیطان را به سان اسبی می‌داند که برای نعل کردن او لب‌هایش را بسته‌اند. او تردید آدمیان در کارها را چون نعلی فرض می‌کند که شیطان بر پای اسب وجود آدمی می‌زند و او را در انتخاب مسیر درست دودل و مردد می‌سازد.

پیش آرد هی‌هی و هیهات را
وز لویشه‌پچد او لبهات را
هم‌چو لبه‌های فرس در وقت نعل
تا نماید سنگِ کمتر را چو **لعل**
گوش‌هایت گیرد او چون گوش اسب
می‌کشاند سوی حرص و سوی کسب
برزند بر پات نعلی ز اشتباه
که بمانی تو ز درد آن ز راه
نعل او هست آن تردّد در دو کار
این کنم یا آن کنم؟ هین هوش‌دار
(همان، ابیات ۶۲ - ۱۵۸)

۴-۶- اسب نماد جسم

در مثنوی اسب در مفهوم نمادین جسم و بدن انسان به کار رفته است. در دفتر پنجم می‌گوید: چه بسیارند انسان‌هایی که کشته می‌شوند؛ ولی نفس اماره خود را کنترل نکرده‌اند و بر آن پیروز نگشته‌اند؛ یعنی مرکب جان آنها و اسب جسم آنها بی‌جان شده؛ ولی چون بر خواهشهای خود مسلط نشده‌اند، در خامی و آشفتگی آن جهانی قرار دارند.

^۱- لویشه: لیشه، لیش، حلقة ریسمان که بر چوبی نصب کنند و لب بالای اسب بدنعل را در آن نهند و تاب دهند تا عاجز شود. (ر. ک: لغت‌نامه دهخدا)

ای بسا خامی که ظاهر خونش ریخت
 آلتش بشکست و رهزن زنده ماند
 لیک نفس زنده آن جانب گریخت
 اسب کشت و راه او رفته نشد
 نفس زنده‌ست از چه مرکب خون فشاند
 جز که خام و زشت و آشفته نشد
 (همان، ابیات ۲۴-۳۸۲۲)

۴-۷- اسب نماد مردان خدا و سالکان راه طریقت

حکایتی در دفتر پنجم مثنوی آمده است که در آن، اسب نماد رهروان راه طریقت است که از الطاف حق، به واسطه تحمل سختیهای راه عشق برخوردار شده‌اند. سقایی خری دارد که تحمل بار گران کمرش را خم ساخته و رنجور است. روزی سقا آن را به میرآخور میسپارد تا در اصطبل شاه به او رسیدگی شود و توانایی حاصل کند؛ خر وقتی توجه و عنایت میرآخور به اسبان تنومند و خوش‌اندام و زیبا را میبیند، خطاب به خدا میگوید:

نه که مخلوق توام، گیرم خرم
 شب ز درد پشت و از جوع شکم
 از چه زار و پشت‌ریزش و لاغرم
 آرزومندم به مردن دم‌بهدم
 حال این اسبان چنین خوش بانوا
 من چه مخصوصم به تعذیب و بلا؟

ناگهان صدای چکاچاک ابزار جنگی به گوش میرسد. بی‌درنگ اسبان دونده را برای حرکت به سوی جنگ آماده میکنند. اسبان رهسپار میگردند؛ ولی در میدان نبرد پیکانهای زیادی در اندامهایشان فرومی‌رود؛ به گونه‌ای که هنگام بازگشت جانی در بدن ندارند و باید شخصی ماهر بیاید و بدنهای آنها را بشکافد تا بتواند پیکانها را از اندامهایشان درآورد. آن خر که متوجه قضیه میشود و جراحتهای اسبان را مشاهده میکند میگوید: ای خدا، من به اوضاع خود را ضمیم و آن عنایت و توجه را که چنین سختی به دنبال داشته باشد نمیخواهم. (همان، ابیات ۸۱-۲۳۶۱)

مولوی در دفتر ششم مردان راه خدا و سالکان راه طریقت را اسبان تندرو میدانند که همواره رو به سوی جلو دارند و پایبند به ارزشها هستند و سرکشی را از نهاد خود به در کرده‌اند.

حبذا اسبان رام پیش‌رو
 گرم‌رو چون جسم موسی کلیم
 نه سپس رو، نه حرونی را گرو
 تا به بحرینش چو پهنای گلیم
 (همان، دفتر ششم، ابیات ۲۷-۱۱۲۶)

۴-۸- اسب نماد جهان هستی

گردن اسب از بگیرد، برخورد
 ور بگیرد پاش بستاند لگد
 (همان، دفتر چهارم، بیت ۴۶۴)

این بیت دارای ابهام است و این ابهام مربوط میشود به اسب. ممکن است منظور از اسب جهان هستی باشد. چنان که در نخستین بخش از اوپانی شاد، جهان را به یک جاندار (اسب) تشبیه کرده

میگوید: همان گونه که اسب دارای عضوهایی است، جهان نیز اعضایی دارد؛ مثلاً چشم جهان، خورشید است و نَفَس جهان، باد است و رگهای جهان، رودخانه‌هاست و موهای جهان، درختان است و امعا و احشای جهان، کوه‌هاست و پشم جهان، گیاهان است. در این صورت میتوان گردن اسب را کنایه از مرتبهٔ اعلا و وحدت جهان دانست و پای اسب را کنایه از جانب اسفل و کثرت جهان. بنابراین کسی میتواند حقیقت جهان را بشناسد که از مرتبهٔ وحدت بدان بنگرد و اگر کسی جهان را از مرتبهٔ کثرتش نگاه کند به حقیقت آن راه نمیرد و گمراه میشود. (تعلیقات دفتر چهارم مثنوی، ص ۳ - ۱۵۲) مولوی در بیت زیر که به دنبال بیت پیشین میآید نیز اسب را در معنی حقایق جهان هستی و لگام را در معنی استعاری ایمان و اعتقاد به کار برده است. (همان: ص ۱۵۳)

کم نشین بر اسب توسن، بی لگام عقل و دین را پیشوا کن، والسلام
(مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ابیات ۴۶۵)

او در این بیت میگوید: بدون ایمان که زایندهٔ عقل و دین است به حقایق جهان دست پیدا نمیکنی.

۵- مفاهیم نمادین دیگر حیطه‌ها

۵-۱- دورنگی

ابلق اسب دورنگ است؛ اسب سیاه و سفید یا یک رنگ سفید و دیگری هر رنگی که باشد. بگفت و برانگیخت ابلق ز جای تو گفستی شد آن باره پُرآن همای (شاهنامه، ج ۹، بیت ۱۶۴)

وز پی باز آمدنش پای بست موكببان سَحَر ابلق به دست
به همین سبب نماد دورنگی واقع میشود و در معنای روزگار دورنگ (به سبب سیاهی شب و سپیدی روز) یا هرچیز دورنگ قرار میگیرد. در بیت زیر از مخزن الاسرار نظامی به نعت پیامبر و قضیهٔ معراج میپردازد. (مخزن الاسرار، نعت رسول اکرم، بیت ۲۳)

ابلق در این بیت بیانگر مفهوم شب و روز است و موكببان سحر ستارگان هستند. نظامی میگوید: ستارگان ابلق دو رنگ شب و روز را در اختیار دارند و منتظرند تا پیامبر بازگردد. نیز میتوان موكببان سحر را سحرخیزان گرفت و ابلق را قلم سیاه و کاغذ سفید؛ و بدین گونه بیت معنی میشود: پارسایان سحرخیز، قلم و کاغذ به دست، منتظر هستند تا پیامبر از معراج بازگردد و کلام او را ثابت کنند. (تعلیقات مخزن الاسرار، ثروتیان: ص ۲۲۵) ابلق در ابیات زیر نیز در معنای روزگار دورنگ یا شب و روز به کار رفته است.

چون قدمت بانگ بر ابلق زند
جز تو که یارد که انالبحق زند^۱
(مخزن الاسرار، توحید و مناجات، بیت ۷)
شب و روز ابلقی شد تند زنه‌ار
به این ابلق عنان خویش مگذار
(خسرو و شیرین، خردار شدن خسرو از رفتن شیرین، بیت ۷۱)
بر ابلق صبح و ادهم شام
حُکمت زده این طویلۀ بام
(لیلی و مجنون، در توحید، بیت ۲۰)
البته در بیت زیر از لیلی و مجنون ابلق اسب سفید است که صبح به آن تشبیه شده؛ نیز
میتوان صبح زود و هنگام تاریک و روشن هوا را در نظر گرفت که در این صورت با مفهوم
دورنگی تناسب دارد. نظامی پگاه را گردن‌بندی میداند که زینت‌بخش شبان و روزان است.
نظامی در توصیف اسکندر بعد از پیروزی بر زنگیان میگوید: حال که بر سیاهان تسلط یافته‌ای، به
ممالک سفیدپوست نیز حمله‌ور شو و این گونه سیاه و سفید یعنی تمامی ممالک را رام خود ساز.
سیه‌های گـرفتی سپید بگری
چنیـن ابلقـی با یـدت
ناگزیر

(شرفنامه، صفت اسکندر در شکار، بیت ۲۷)
در بیت زیر از شرفنامه نیز تصویری زیبا آفریده شده است. نظامی میگوید: روزآخور
(خورشید) بر اسب دورنگ پگاه (صبح زود که هوا تاریک و روشن است) سوار شده و طویله بر
مرغزار سرسبز آسمان میزند.
چو روزآخور صبح ابلق‌سوار
طویله برون زد بر این مرغزار
(همان، کشته شدن دارا، بیت ۱۸۸)
مولوی نیز ابلق را در معنی دورنگی به کار برده است:
مرد رومی کو کند آهنگری
رویش ابلق گردد از دودآوری
(مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۳۳۷۶)

۵-۲- شب‌دیز نماد سیاهی

شب‌دیز اسب سیاه خسرو پرویز است و به سبب رنگ خود نماد سیاهی واقع میشود. شب‌دیز
در بیت زیر استعاره از شب است که روز نعل زر (خورشید) را بر آن میندد.
چو شب‌دیز را نعل زر بست روز
درآمد به زین شاه گیتی‌فروز
(شرفنامه، رفتن اسکندر به بردع، بیت ۸۸)

^۱ - نظامی این بیت را در توحید و مناجات حضرت حق میگوید.

در بیت زیر شب‌دیز با همین مفهوم آمده و به همین سبب شب به آن تشبیه شده است: آن جا که در نعت رسول اکرم خطاب به او میگوید: به ایران بیا که دیگر زمان ماندن در بین اعراب نیست و اسب زردرنگ روز و سیاه‌رنگ شب برای آوردن تو به ایران زین شده است.

سوی عجم ران منشین در عرب زرده روز اینک و شب‌دیز شب (مخزن الاسرار، نعت رسول اکرم، بیت ۴)

از شاهنامه چنین برمیآید که سوار شدن بر اسب سیاه، نشانهٔ تشخیص بوده و سرافرازی برای سوارکار به ارمغان می‌آورده است؛ برای نمونه اسفندیار به بهمن سفارش میکند و میگوید:

بدو گفت ک: اسپ سیاه برنشین بیارای تن را به دیبای چین (نامهٔ باستان، ج ۶، بیت ۳۴۹۹)

اسفندیار نیز در جنگ با رستم بر اسبی سیاه سوار است:

بفرمود تا زین بر اسپ سیاه نهادند و بردند نزدیک شاه (همان، بیت ۴۲۸۸)

بارید هنگام مرگ خسرو پرویز میگوید:

کجات اسپ شب‌دیز ز زین رکیب که زیر تو اندر، بدی ناشکیب (همان، ج ۹، بیت ۴۵۲۳)

مولوی در حکایتی که در دفتر سوم مثنوی آورده است میگوید: شخصی غلامی سیه‌چرده داشت. روزی در بیابانی، به دستور پیامبر (ص) آن غلام را به نزد آن حضرت می‌برند تا کاروانی که در آن بیابان گرفتار تشنگی شده است از مشک او آب بخورد. غلام که اعتقادی به پیامبر و مقام والایش ندارد، متوجه معجزه‌ای میشود. امر الهی بر این قرار میگیرد که مشک او تمام کاروان و چارپایان آنان را سیراب کند؛ همین موضوع سبب شگفتی او میگردد و از عمق جان به پیامبر ایمان می‌آورد و بدین گونه جسم و جان شب‌دیزگونهٔ او به سپیدی می‌گراید. وقتی به خانه بازمی‌گردد، صاحبش خطاب به او میگوید: غلام من کجاست؟ غلام میگوید: من همانم و نشانه‌هایی میدهد.

تا بدانی که همانم در وجود گر چه از شب‌دیز من صبحی گشود

در این بیت مولوی برای بیان سیاهی جان و دل و هم‌چنین ظاهر غلام، از شب‌دیز (نماد سیاهی) بهره برده است. او از این حکایت چنین نتیجه میگیرد که ممکن است که گاهی روح و جان و نیز ظاهر آدمیان تغییر کند، ولی آن شخص همان است؛ اما ظاهر بینان با اندک تغییری در شکل و شمایل ظاهری فرد او را گم میکنند. (مثنوی معنوی، دفتر سوم، ابیات ۹۰ - ۳۱۷۷)

جدول ۱- مفاهیم نمادین اسب در ابیات حماسی، غنایی و عرفانی

بررسی تطبیقی مفاهیم نمادین اسب در ادبیات حماسی، غنایی و عرفانی				
مثنوی	خمسه	شاهنامه	مفاهیم نمادین	حیطه مفاهیم
*	*	*	۱. تندرو بودن	مفاهیم حماسی
*	*	*	۲. خشمگینی	
*	*	*	۳. قدرتمندی	
	*	*	۴. تنومندی	
	*	*	۵. بارزشی و عظمت‌بخشی	
		*	۱. اسب نماد یاور و نگهبان	مفاهیم غنایی
		*	۲. وفاداری	
	*		۳. نماد بی‌وفایی	
	*		۴. رقصان بودن	
	*	*	۵. زیبایی	
*	*		۱. وجود روحانی و نفسانی	مفاهیم عرفانی
*			۲. نماد پایداری و بقا	
*			۳. نماد چشم‌ظاهرین	
*			۴. شیطان	
*			۵. تردید	
*			۶. نماد جسم	
*			۷. مردان خدا	
*			۸. جهان هستی	
*	*	*	۱. دورنگی	مفاهیم دیگر حیطه‌ها
*	*		۲. نماد سیاهی	

۶- نتیجه‌گیری

با نگاهی به مطالب بالا و جدول‌های بررسی مفاهیم نمادین تطبیقی اسب در ادبیات حماسی، غنایی و عرفانی به این نتیجه می‌رسیم که:

- (۱) این چارپای اصیل با نامهای مختلف خود (اسب، شبیدیز، گلگون، ادهم، ابلق، فرس، بور، شیرنگ، ابرش، سمند، بارگی، کمیت و رخش) در آثار مورد بررسی بسامد بسیار بالایی دارد (۱۴۳۹ بار کاربرد) و بعد از شیر (۱۴۸۷ بار کاربرد) دومین جانور پر کاربرد است؛ در شاهنامه هزار و هفتاد و هشت بار، در خمسه دویست و بیست و چهار بار و در مثنوی صد و سی و هفت بار آمده است. اگر اسب در این آثار هم از نظر تکرار نام و هم از نظر بالا بودن مفاهیم نمادین، میدان جولانی و سیع برای خود گشوده است به شکوه و صفناپذیر او برمی‌گردد و هیبتی که به سوارکار خود میبخشد. این چارپا، در تمامی آثار به کار میرود تا نیرومندی خود را به شخصیت‌های حماسی، داستانی و عرفانی هدیه کند. عظمت او مایه خستگی دریا و صحرا میشود، نگاهی باوفا است. در آثار غنایی نظامی نیز خوش میدرخشد و مایه آراستگی سوار خود میشود. همین عوامل سبب می‌گردد که در مثنوی، نماد مردان خدا و بزرگان عالم معنا قرار گیرد؛ البته گاهی نیز نماد جسم واقع میشود تا سوارکارش نماد روح باشد.
- (۲) از بیست مفهوم نمادین که در آثار مورد بحث برای اسب به کار رفته است، بین چهار مفهوم (دورنگی، تندرو بودن، خشمگینی و قدرتمندی) در هر سه اثر تطابق کامل وجود دارد (۲۰ درصد)؛ نیز بین پنج مفهوم از مفاهیم (تنومندی، بارزشی و عظمت‌بخشی، زیبایی، وجود روحانی و جسمانی و سیاهی) فقط در دو اثر از آثار مورد بحث مطابقت وجود دارد (۲۵ درصد) و یازده مفهوم نمادین فقط در یکی از آثار به کار رفته است (۵۵ درصد).
- (۳) بسامد نام اسب در شاهنامه بالاتر از دیگر آثار است؛ اما تعداد مفاهیم نمادین این جانور در مثنوی بیشتر است؛ یعنی از مجموع بیست مفهوم نمادین، سیزده مفهوم در مثنوی به کار رفته است (۶۵ درصد)؛ در حالی که در شاهنامه، نه مفهوم نمادین (۴۵ درصد) و در خمسه یازده مفهوم (۵۵ درصد) برای اسب وجود دارد.
- (۴) از بین مفاهیم نمادین به کار رفته برای اسب، پنج مفهوم آن نزدیک به مایه‌های حماسی، پنج مفهوم غنایی، هشت مفهوم نیز در حیطه مفاهیم عرفانی و دو مفهوم جزء مفاهیم نمادین دیگر حیطه‌ها (غیر از حماسی، غنایی و عرفانی) است.
- (۵) از تعداد بیست مفهوم نمادین برای این چارپا، ده مورد (تندروی، قدرتمندی، تنومندی، بارزشی و عظمت‌بخشی، یاور و نگهبان، وفاداری، رقصان بودن، زیبایی، پایداری و بقا و مردان خدا) جزء مفاهیم نکو و هشت مفهوم (خشمگینی، بی‌وفایی، چشم‌ظاہربین، شیطان، تردید، جسم، جهان هستی و دورنگی) نکوهیده به حساب می‌آیند. دو مفهوم نمادین این چارپا نیز دو بعدی هستند: (وجود و سیاهی)؛ اسب گاهی نماد وجود روحانی قرار می‌گیرد و گاه وجود نفسانی. سیاهی نیز در شاهنامه مفهومی نکو دارد؛ اما در مثنوی بیانگر مفهومی نکوهیده است.

۶) بین دو مفهوم نمادین اسب (تندروی و قدرت) که در اوستا و متون پهلوی منعکس شده است، با همین مفاهیم نمادین در شاهنامه، خمسه و مثنوی، تطابق وجود دارد. نیز بین جایگاه اسب در ایران باستان (اهورایی بودن) و مفاهیم نمادین نکوی این جانور (مانند وفاداری، زیبایی، مردان خدا، وجود روحانی و بالارش بودن) در آثار مورد بررسی تناسب دیده میشود. مولوی از جایگاه اسب در ایران باستان و مفاهیم نمادین این جانور در شاهنامه و خمسه بهره میگیرد و آن را نماد مردان خدا که از قدرت روحانی برخوردارند و سریع به سوی حق میشتابند به کار میگیرد.

منابع و مأخذ

- ۱- اساس اشتقاق فارسی. خالقی مطلق، جلال. ۲۵۳۶. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲- اقبال‌نامه. نظامی گنجه‌ای. ۱۳۹۱. تصحیح بهروز ثروتیان. تهران: امیرکبیر.
- ۳- اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان. دوستخواه، جلیل. ۱۳۸۵. تهران: مروارید.
- ۴- بندهش. دادگی، فرنیخ. ۱۳۸۵. گزارش مهرداد بهار. تهران: توس.
- ۵- خسرو و شیرین. نظامی گنجه‌ای. ۱۳۹۲. تصحیح بهروز ثروتیان. تهران: امیرکبیر.
- ۶- سیاوشان. حصوری، علی. ۱۳۸۴. تهران: چشمه.
- ۷- شرح جامع مثنوی معنوی. زمانی، کریم. ۱۳۸۷. ج اول تا ششم. تهران: اطلاعات.
- ۸- شرح مثنوی شریف. فروزانفر، بدیع‌الزمان. ۱۳۷۳. تهران: علمی و فرهنگی.
- ۹- شرفنامه. نظامی گنجه‌ای. ۱۳۹۳. تصحیح بهروز ثروتیان. تهران: امیرکبیر.
- ۱۰- فرهنگ ایران باستان. پورداود، ابراهیم. ۱۳۸۰. تهران: اساطیر.
- ۱۱- فرهنگ نمادها. شوالیه، ژان - گربران، آلن. ۱۳۷۹. سودابه فضایی. تهران: جیحون.
- ۱۲- لغت‌نامه (لوح فشرده). دهخدا، علی‌اکبر. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۳- لیلی و مجنون. نظامی گنجه‌ای. ۱۳۹۱. تصحیح بهروز ثروتیان. تهران: امیرکبیر.
- ۱۴- مثنوی معنوی. مولوی، جلال‌الدین. ۱۳۷۱. تصحیح نیکلسون. تهران: انتشارات پژوهش
- ۱۵- مخزن الاسرار. نظامی گنجه‌ای. ۱۳۹۱. تصحیح بهروز ثروتیان. تهران: امیرکبیر.
- ۱۶- نامه باستان (جلد یک تا نه). کزازی، میرجلال‌الدین. ۱۳۸۵. تهران: سمت.
- ۱۷- هفت‌پیکر. نظامی گنجه‌ای. ۱۳۹۱. تصحیح بهروز ثروتیان. تهران: امیرکبیر.